

پنجمزار دست فرجامه های کرانبها بزرگان کشور بخش نمود  
 و از پایه محمدخان بلوچ که مایه بزرگ شکست شاه از لشکر  
 ترک شده بود یک پله کم فرمود  
 آنگاه ایلی ناموری برای آگهی تخت نشینی تازه پشهنشاه  
 روس فرستاد

چون نادر از پیش اندیشه تاختن بر قندهار داشت پس  
 از راندن اشرف از شیراز علیمردان خان شاملورا بلوچی  
 گرمی روانه دلی فرموده از شهنشاه هندوستان خواست  
 نموده بود که چون افغانان شهر آشوب پای سرکشی پیش  
 نهاده شهر یاری چندین ساله صفوی را بباد نیستی  
 و رواند اینک که بیورشهانی مردانه بجویان خراسان  
 آواره بیابان گننامی شدند آنها را در هندوستان که بجز  
 آنجا گریزگاهی ندارند راه ندهند و آن کردار را بزرگ

خود نیز سوومند شناسند زیرا که زیانهائی که از آن گروه  
 به هندوستان رسیده چیزی نیست که پنهان بود  
 باشد و کرچه محمدشاه پاسخی که مایه آسایش دل نادر باشد  
 نداد و با آنکه حسین پسر میرولیس که در آن روزها بر قندیا  
 دست داشت در همان روزها شکر به ملتان کشیده  
 از کشتار و تاراج خورده فرونگزاشت باز بر دوشمان  
 خویش نادری از کاروانی بزرگان دربار خویش  
 راه یگانگی و دوستی با او بختاد مگر نادر آن هنگام  
 را نیز برای یادآوری خویش پیشین ایلمی و گری  
 بدربار دلی روانه ساخت و چون در لرستان بختیار  
 آشوبی برپا شده بود بوهندستان آن گروه رفته سه هزار  
 خانوارشان را کوچانیده به خراسان فرستاد و از آنجا  
 روی به کرمانشهان نهاد (۶۰۶۲۲) و تا در نهداد مرگ که



اروند برافراشته بود نمودار شد

ناور تخت با لشکر پیش جنگ او دست و پنجه نرم کرده  
آنها را بسوی کرکوک بگریزند و بر دل سپاه او یورش برد  
ترکان تاب پایداری نیاورده پناه پشنگها

خود بردند

ناور سپاه خود را باخت درون سنکر و گرفتن توپخانه  
ترک فرمان داد و خودش نیز با آنکه گلوله توپ و تفنگ  
مانند تگرگ از هر سوی میبارید بر توپخانه دشمن یورش  
برده چند توپ از ایشان گرفت و سواره اشس بهر سو  
که تخت برو دشمن را بهم درفش و مگر از چند رگز پس  
از ناورد بسیار سخت بیناکی که بیست هزار تن از  
هر سوی سرگون شد سپاه ناور که چندان هم از شان  
بجا نمانده بود پریشان گشت

## داستان ترکنازان هند

از چیزهایی که مایه شکست او شد یکی این بود که لشکر  
او بشماره ششگونی کمتر از نیمه سپاه ترک بود  
دیگر آنکه بیشتر سپاه ناور از شامگاه شب پیش تا چاشتگاه  
همانروز پانزده فرسنگ راه در نور دیده بود که به لشکر  
پیش جنگ دشمن برخورد و بی آنکه دمی تازه کند تا از جنگی  
و کوفتگی راه اندکی بیاساید در روم بر دشمن تاخت  
تا به هنگام پسین دست از جنگ بکشید آنهم در دل  
کرمانی تابستان آن سرزمین که منش ایرانیان برنی  
را بهیچروی تاب برداشت آن نیست  
براینهمه بلب تشنه و جگر تفته دست از جان شستند  
و تا دم واپسین دست از کوشش برنداشتند  
نوشته اند هر جایی که دسترسی باب داشت در دست  
دشمن بود چنانکه از بیست هزار لشکر ناور که نابود شد

چندین هزار شان در آب مردند که از زور تشنگی بی باک  
خود را در آب افکندند

دیگری آنکه یکی از بزرگان تازی که دل نادر بکبک او  
شادمان بود چون پهنه هنگامه درآمد بدشمن پیوست

دیگری اینکه جنگ آنروز را توپ و تفنگ و پیاده

از پیش برو و مردان نادر همه سوار بودند و پیاده بسیار

کم داشتند و گرچه او توپخانه نیز همراه داشت مگر نه

مانند توپخانه ترک که همه را بر جاهای پدیدار آرام داده

و به زنجیره های استوار از پیش بهم پیوسته سر کوب

راه درآمد دشمن بودند چنانکه در آنروز بیشتر کشتگان ترک

همه از زخم نیزه و شمشیر جان داده بودند و کشتگان

ایران همه از گلوله توپ و تفنگ تا جایی که دو بار

سب خود نادر از زخم گلوله سر غلتید و در هنگام

## داستان ترک‌تازان هند

دوم پاره از شکرین او خودش را تیر خورده دانسته  
 پشت بجارزار داوند و دیگران پیروی آنها نمودند و نادر  
 که باز بر یکی از اسبان بیدک سوار شده دانست  
 که آن سپاه پریشان را دیگر نمی‌تواند باین درو  
 جای راتهی نمود و در کنونۀ جنگ و گریز تندست  
 از آن دشت خونریز بسوی بهر زی روی نمود و کس  
 فرستاد تا لشکر او از در بغداد برخاسته بهمانجا نهد  
 پیوستند و توپال پاشا توپخانه و دیگر چیزهای نادر را  
 بچنگ آورده به بغداد رفت و پس از سه روز  
 به کرکوک برگشت

باری نادر پس از آن شکست به همدان رفت  
 (۲۲ ماه ۲) هر چه پول نزد هر کس داشت پیش نهد  
 خواست سرداران پیوند گنجینه و سر بازان گریخته را

مرمان آمدن به همدان داد از همیشه شان پوزشها خواست  
 بریک را فراخور جایگاه او نوارش فرمود هر چه از دست  
 بریک بدرفته بود دو برابر و سه برابر تاوان داد  
 و آنگهی شکست خود را چنان نامه های بزرگان ایران  
 فرستاد که رگ مردانگی و همشهرگیری پکشان را  
 بجنش آورد چنانکه در درون دو سه ماه لشکرها  
 شماراسته با سرداران کهن و نخواستند از هر جا  
 ران بیارنش در رسیدند و او پس از آنکه فرماندهان  
 شهرهای ایران برنگاشت و بریک را کارنامه بدست  
 داد با آنچنان سازوسامان جنگی که برتر و بهتر از آن به  
 نگاه اندیشه هیچ سپیدی در نیاید از همدان (۲۲ ماه ۱۰۰)  
 سزای کرده کینه جوی بیرون زد  
 گویند از هر چشمه خیزهای باستی اردوی جنگ که بشهرها



داستان ترکنازان هند

ایران فرمان آماده ساختن و فرستادن داد و همه در  
 دو ماه بارووی گران شکوه در رسیدند بدان اندازه فراوان  
 بود که چون بشمار در آوردند پنج پاسبانک که از همه  
 چیز خردتر بود بهر سواری بیش از یکم می رسید  
 شاید در آهنگ خود را که بکدام سوی خواهد شتافت  
 پنهان نموده بود که چون به کرمانشهان رسید از پرودگان  
 خود شنید که توپال پاشا از کرکوک فولاد پاشا و چند تن  
 دیگر از پاشایان را با بیست هزار سپاه ترک بیرون  
 فرستاده که اگر ناور به تبریز تازد ایشان به کرمانشهان  
 روند و اگر بسوی بغداد اسب اندازد سر راه بر او بگیرند  
 و چون دانستند که آن گروه در کنار آب دیاله که هشت  
 فرسنگی زهاب است اردو زده اند اردو را در همانجا کرا  
 باقی از ولایان سپاه رومی بدیشان نهاده هشت روز

راه را در دو شبانروز در نور دیده هسنگامی بر سرشان  
 رسید که آنها از نگریستن کرد های تیره بفرار رسیدن دشمن  
 پی برده با ما در گی خود سپرداختند و تا ناور کنون آنها را از بالا  
 پشت وید بیک تاخت چنان سراسیمه شان ساخت  
 که جامی را با هر چه داشتند گذاشتند و گریختند  
 شکر فیروز پس از آنکه آنها را تا چند فرسنگ دنبال  
 کرده بهر کدامشان رسیدند یا دستگیر نمودند یا سرش  
 را از تن جدا ساخته نزد ناور آوردند بار دوگاه ایشان  
 بازگشته دارایی خواسته بشمار شدند و پس از ششروز  
 که بار و بنه از دنبال رسید روی به کرکوک نهاده چون  
 مرگ ناگهانی (۱۵ ماه ۵) به سه فرسنگی آن شهر درآمد  
 توپال یا براستی بیمار بود یا خود را به بیمار  
 انداخته از در بیرون نیامد چندی از پاشایان او بیرون

واستان ترکمانان هند

آمده پشت بدیوار باره بکارزار ایستاده شدند و چون  
برای آتش افشانی سپاه نافر پایداری نتوانستند کرد  
مشتی از ایشان به ارزن روم گریخت و بازمانده  
بدرگشته بباره داری پرداختند

نادر نادر روز هر روز بسوی دروازه های دژ میبخت  
و چون کوششهای او در برون آوردن سرشکر  
بجائی نرسید بگرفتن دژهای گردو بر پرداخت که همه  
پر از انبارهای چیزهای باستانی بودند و پس از  
کشودن آنها بسوی غرابته روان شد

در آن میان گروهانی که در آن سوانه میمانند توپال پاشا  
سرشکر را از جنبشهای نادر می آگهی دادند و کوششهای  
او را در فراهم آوردن سپاه و سوارسات بسیار از  
هر سوی به غرابته چنان وانمود ساختند که باید بجای

بدی از سوی ایران باو رسیده باشد  
 اگرچه در راستی دو روز پس از آنکه نادر سپاه  
 ترک را که بر کنار آب دیال اردو داشتند بشکست  
 در همانجا نصاب بدی بگوشش رسید و آن سرکش  
 محمدخان بلوچ بود و تاخت و تارنش بر سر آبادیها  
 فارس و شکست دادنش گماشته های نادر را که  
 اینک او از شنیدن آن آنگی لرزشی در اندام  
 هنگامی خود راه نداده بود

باری توپال ممش پاشا را که در ناموری سرشناس  
 بود با دوازده هزار سپاه به دنبال نادر روانه نمود  
 پس باین اندیشه که مبادا فیروزی بر نادر نایب  
 نیکامی او شود خودش نیز با آنکه ناتوان بود در تحت  
 روان نشسته با بازمانده سپاه خود به بهانه پستی

## واستان ترکتازان هند

ممش پاشا روی به پشت سر او نمود  
 ناور تا شنید که ممش پاشا به آغ در بند رسیده و  
 بجای استواری فرود آمده که در میان دو کوه است  
 و راهش از برون یکی است هنگام شام (۱ ماه ۵)  
 سوار شده از بیراه آهنگ او نمود و چون چشم  
 دید بان دشمن را که بیرون راه بودند خواب گرفته  
 بود با مدادان ناگهان بدربند رسید تخت چند ست  
 افغان ابدالی را فرمود که از دهانه در بند تا پایان  
 کوه از هر دو سوی جایجا استاده شده راه گریز را  
 بر دشمن ببندند پس خودش بر آن گروه بتاخت  
 و بیک یورش رشتۀ فراهی ایشان را از هم  
 کتیخته خود را بدل آن سپاه زده بود که گرو سپاه  
 توپال که پاشنه کوب راه لشکر ممش پاشا شده بود

نمودار گشت

نادر لشکریان خود را فرمود تا از بهانجا بر آن سپاه  
انبوه بتاختند و بیورش سختین چنان رشته آهن  
آن گروه را پاره پاره ساختند که در راه گریز سر  
از پا شناختند

توپال که در دنباله لشکر خود بود چون آن هنگامه  
رستخیز بنگرید رهائی جان خود را همین در گریز دید و از  
تحت روان پیاده و بر اسب سوار شد و الیدار  
نامی از سواران ایرانی با رسیدن بانیره از اسب  
سنگینش کرد و سرش را از تن جدا کرده نزد  
نادر آورد همگی اردوی ممش پاشا و توپال پاشا با توپخانه  
و پرچه داشتند بدست شکر فیروزمند درآمد  
نادر سر آن سردار را گرامی داشته با تمش بهرام

عبدالکریم اقدمی که یکی از دستگیره‌ها درین بهمان جنب  
 بود بکشور ترک فرستاد که باین خود خاکش کنند  
 آنجا ناور به غرابه برگشته چند تن از سرداران  
 را برای آنکه راه خوراک را به بغداد ببندند بدانش  
 نامرد فرمود و خودش باگزیده سپاه رومی به تبریز  
 نهاد و در راه شنید که تیمورپاشا بهمان روز که از  
 شکست نولاپاشا که برکنار آب دیال رومی نمود  
 آنگهش کردند تبریز را تهی کرده به وان رفت  
 و آن شهر دوباره بدست سپهکشان خودش  
 که در آن سوانه بودند در افتاد از نیروی سراسب  
 کیسه تیزی را برگردانیده رومی به بغداد نهاد  
 احمدپاشا که تا آن دم به تنگنای دروایی در افتاده بود  
 کسان خود را نزد ناور فرستاده خواهان آشتی

شد و گرچه نادر میخواست که تا بغداد را نگیرد از آنجا  
 با واپس نگرارد مگر چونکه در راه آگهی های بالا گرفتن  
 آتش سرکشهای محمدخان بلوچ پی در پی باو رسیده  
 بود آن بسنگام راتن باشتی ورود و پیمان نامه  
 بدینگونه نوشته شد که همه کشورانیکه پیش از آشوب  
 افغان زیر ایران بود به ایران و اگر ارشود واحد  
 پاشا فرمانها به پاشایان شیروان و کنجه و قلیس  
 و ایروان برای تهنیت نمودن آنها فرستاده آشتی  
 روند و نیز گرفتارانیکه از هر دو سوی در جنگهای گذشته  
 دست برد و گروه بودند از روی پیمان رهایی یافتند  
 نادر آهنگ فارس نمود (۱۵ ماه ۲) که محمدخان  
 گوشمال داده بکارهای دیگر پردازد و پیش از  
 از راه شوشتر و دزفول به شیراز در آید کشتار



واستان ترکمانان هند

آن سامان را ورنذاخت و هرکجا را که به محمدخان  
یاوری نموده بود ویران ساخت مردمش را کشت و  
رخت شان را به یغما داد

چون در آنجا آگهی رسید که پادشاه ترک پیمان نامه  
احمدپاشا را وازوه و عبدالهد پاشا را که فرمانفرمای  
اسکندریه بود بسپه سالاری و فرمانفرمای آزر آبادگان  
برگماشته و دست او را به بست و کشاد و کار جنگ  
و آشتی رسائی داده ناور دانست که اندیشه آن گروه  
چیت زیرا که از آن روی نیز آگهی رسید که فرماندهان  
کنجه و شیروان و قفلیس و ایروان فرمان احمدپاشا  
را نخوانند از نیروی تها سب قلنجان سردار را بگرفتار نمود  
دو سه تن از سرکشان که گریخته بودند نامزد فرموده فراسو  
اسفهان شد

یکی از گریختگان سرکش محمدخان بلوچ بود که پس از  
قتادون از کوهی بکوهی و ببادواون سامان و بکشتن وادون  
مردان خود به سوی گرسیر گریخته بود چنانکه او را دستگیر  
کرده در اسفهان نزد نادر آوردند و هم آنجا بفرمان او  
چشمهایش را کردند و او از آن رنج جان بدر نبرد  
نادر از اسفهان (۱۱۴۶) باهنگ جنگ  
ترکان و بچنگ آوردن سوانه پیشین ایران اردو  
کینه جوئی برون زد

گویا نادر بزور بازو و نیروی سخت خود پامان پست گری  
را داشت و میخواست گشایشهای خود را با پلچی رود  
نشان دهد که او چون در اسفهان به پیشگاه والارید  
دستوری رفتش را نداد و فرمود که همراه اردو باشد  
و بیشتر از همین یکی میتوان آنرا راست پنداشت

## دستان ترک‌تازان هند

که چون نادر ایروان را گرفت شهنشاه روس بمیانجی  
همان ایلیچی بازمانده شهرهای ایران را که هنگام  
سپرد رشت و گیلان تهی کردن ایشان را بسته بگرفتند  
ایروان نموده بود به گماشتگان نادر و اگر نمود  
نادر تحت پرداخت به برکندن ریشه سرکشان  
گروه لکزی و بی آنکه از سختی راه‌ها و استواری آراگان  
های ایشان پروائی کند در اندک روزگاری همه  
سرزبانان آن گروه را که از ریزر پشت گری تپه‌ها  
سخت خود که بر کوه‌های بسیار بلند دشوار گزار داشتند  
کوس بالائی و لاف والائی میزدند یا از پا در انداخت  
یا کوهستانهای دوردست آواره ساخت و چون فرج‌آباد  
آن کوهستان مینوشان را از نهال سرکشان کهن  
تهی کرد و دست تن از خان زادگان خانه نشین

که در راه او پای چاکری پیش نهاده و پدرانسان نیز  
 گاهی بر آن گروه بزرگی نموده بودند بتازه روی کار آورد  
 و آنها را جایجا بفرماندهی دست نشاندۀ خود گردانید  
 و در شماخی و شیروان که از چنگ سرخامی خان  
 لکزی برون آورد کسان خود را بفرماندهی گذاشته  
 تمام قلنجان را که پیش از آن بدارائی قندهارش  
 سر بلند ساخته بود به قندهار و غنی خان را که بسروار  
 ایل ابدالی سرفرارش فرموده بود به هرات فرستاده  
 خود رفت و باره کنبه را در میان گرفت (۶-۵۱-۶)  
 علی پاشا که فرمانده آنجا بود باره گزین شد و چون چند  
 گذشت و از رگزر سختی جای کاری از پیش نرفت و  
 آوازه فرود آمدن عبداله پاشای سرشکر ترک هم از  
 وان به فارس بهر سوی در پیچیده بود سرداران خود را

## واستان ترکمانان بند

باشکر که بس باشد بخش نموده نگهبانی بهرجائی را مانند  
کنجه و نخوان و ایروان و تفلیس و سر راه های ترکمانی  
گروه کزلی) سپرد بخش فرموده با دوازده هزار لشکر  
به فارس نهاده (۱۳ ماه ۱۲) آهنگ خود را بسر لشکر  
آگی داد

عبدالله پاشا از جنش او شنیده شهر و گرداگرد آنرا  
بسنگرها و مورچلهها استوار نموده باره گزین بود که ناو  
بیک فرنگی فارس (۱۱۳۸) فرود آید و روز دیگر لشکر  
گاه او را که از رگزر فراهانی سپاه بیرون باره سا  
بود بیک شلیک از هم و اخان بود چون دید که پاشا  
از در استوار بیرون نیاید و دویر فارس را آتش  
کشیده برای بین آوردن او روی به ایروان  
نهاده و گاهین سر لشکر همانند آن دیگر انجام پذیرفت

عبدالسد پاشا نیز همچون توپال پاشا برخاستن ناگهان  
 ناور را از در در چنان پنداشت که رویداد ناگواری او  
 را بدان کار ناگزیر ساخت و بادل شاد و سر پر باد  
 سپاه خود را که هفتاد هزار سواره و پنج هزار پیاده نیکو  
 بود برداشته رو به ایروان ناور را دنبال نمود  
 ناور بر در ایروان رسیده کار را بر حسین پاشا فرمانده  
 آنجا تنگ ساخته شهر بایزید را تاخت و فرمانده آنجا  
 عثمان آغا را بکشد گرفتاری در انداخته بود که از نزدیک  
 رسیدن سر لشکر شنیده او را با پانزده هزار سواره  
 که پیش از نمود و چون بهم رسیدند ناور سپاه خود را به  
 بهترین آئینی بیاراست و چنان مردانه جنسید و دلیرانه  
 کوشید که تحت یک بخش توپخانه دشمن را بدست  
 آورده لشکرش را با آنهمه گرانی بشکست پس از آن

## داستان ترکنازان هند

بر همه سپاهش چیره گشته همگی سامان اردویِ اورا  
بچنگ آورد

گویند شماره آنچه از سپاه ترک کشته و دستگیر شد  
بیش از پنج هزار بود که ده دوازده هزارشان از پاشایان

و افسدیان و سرکردگان لشکر بودند

خود سرشکری از کسانی بر بود که هم گرفتار و هم گشته  
بود چنانکه از همین روی کشنده او بخششی که باید

ناور باید نیافت چه او نخت سواره بدست رسته

نامی گرفتار شد و سپاهیان دیگر خواستند اورا را

دست رستم بر بایند و پاشا در آن کشمکش از آید

فرود افتاده سرش بنگ خورده شکست و رستم

نادان به بیم آنکه مبادا بیزد سرش را بریده به نادر

چون آنگی این شکست ترک گوشزد مردمان وور و  
 نزدیک شد پاشایان کنجه و تفلیس و ایروان و غارک  
 خواه خواه یکی پس دیگری از در زینهار درآمدند و ناور به  
 پیمان آنکه از توپ و توپخانه و دیگر ساز و سامان لشکری  
 چیزی بیرون نبرند و گرفتاران ایرانی را بپارند  
 همه را زینهار داد چنانکه کنجه را در (۱۷ ماهه) بسپارند  
 ناور سپرده بکشور خویش رفتند و گریه چون ناور بر در  
 غارکس رفت پاشایان آنجا بباره داری پرداختند  
 مگر اینکه پیش از آن سودی نبروند که پس از زیرو  
 زبر شدن آن سامان در را بدست دادند چه پادشاه  
 ترک پس از تباهی شکر عبدالعزیز پاشا بهمان پیمانیکه  
 احمد پاشا بر سر بغداد بسته بود تن و ردا و آن همان  
 بود که ناور میخواست



## واستان ترکنازان بند

چون گرجستان هنوز درست بآمین ورنیامده بود نادر  
از غارس به قفلیس و رآمده (۱۹ ماه ۶) آنرا که راه آسوان  
نیموده بودند نوارش فرمود و سرکشان شان را بنوا  
رسانیده شهنشاه خانوارشان را بسوی خراسان کوچانید  
و از آنجا برای گوشمال آشوب انگیزان کلمزی که باز پیکار  
نابنجاری شده بودند آهنگ واغستان نمود (۱۹ ماه ۷)  
سرکشان آن سامان را که دوباره از گریزگاه  
های خود بیرون آمده گردانگیر آشوب شده بودند و نبال کرد  
بر هر کدام شان دست نیافت دست مایه سرکشی برایش  
بجانگذاشت پناه گامش را آتش زو نشین او را ویران کرد  
هر چه خواسته او بود بباو لغما و رزاد و خانمان و دستانی  
که یاریش کرده بودند بر انداخت  
چون نادر بدینگونه کار آن سامان را بسامان آورد و بزرگان